



تتفلاحت

مؤلف: ابوالاعلیٰ مودودی
مترجم: ناصر سبحانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بنیاد نشر افکار و اندیشه های سید قطب و محمد قطب

www.ghotb.net

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	وظیفه و علت غایی و وجودی امت اسلام.....
۳	شهادت حق.....
۵	روش ادای شهادت.....
۷	شهادت قولی (فعلی ما).....
۸	شهادت عملی.....
۱۰	شهادت زور.....
۱۲	وظیفه‌ی ما.....
۱۳	مسئله‌ی اصلی ما.....
۱۵	نصب العین.....
۱۶	کار جمعی.....
۱۷	دعوت ما.....
۱۸	تشکیل جماعت جدید.....
۱۹	روش کار ما.....
۲۰	یک اتهام.....
۲۴	اعتراض، به اصطلاح امیر.....
۲۶	یک اعتراض خنده‌آور و رد آن.....

« بسم الله الرحمن الرحيم »

مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (احزاب: ۲۳)

خواننده‌ی محترم، کتاب حاضر، ترجمه یکی از سخنرانی‌های ممتاز امام الوالاعلی مودودی رحمته الله علیه، امیر و مؤسس جماعت اسلامی پاکستان، تحت عنوان شهادت حق است که به منظور استفاده‌ی عموم مسلمانان فارسی زبان، سالها پیش به قلم توانای استاد فرزانه، پژوهشگر و قرآن شناس و یکی از پرچم داران نهضت بیداری اسلامی در ایران، ناصر سبحانی رحمته الله علیه، از عربی به فارسی برگردانده شده است. تقدیر الهی چنین بود که در زمان حیات آن استاد بزرگوار امکان چاپ و نشر آن میسر نشد، تا آنکه این حقیر ی مقدار به مناسبت هجدهمین سالگرد وداع پرافتخارش، این اثر را از میان آثار به جای مانده از آن استاد خستگی ناپذیر گلچین نمودم و جهت آراسته شدن آن به زیور طبع، درصدد بازنویسی آن برآمدم. خدای بزرگ را سپاسگذارم که به بنده این توفیق را عنایت فرمود که آن را آماده‌ی چاپ گردانم.

از شما خواننده‌ی عزیز انتظار می‌رود که مطالب این کتاب گرانبها را که شهادت حق نامگذاری شده، به دقت مطالعه فرموده، و دعای خیر خود را از مؤلف و مترجم آن، این دو متفکر قرن معاصر دریغ نفرمایید.

رب اغفر لی ولأخی و ادخلنا فی رحمتک و انت ارحم الراحمین

حقیر بی مقدار

منصور سبحانی - ۸۶/۱۲/۲۸

وظیفه و علت غایی و وجودی امت اسلامی!

تمام تعریف ها و ستایش ها خدایی را که یگانه آفریدگار، مالک و فرمانروای هستی است و با کمال حکمت، قدرت و رحمت بر آن فرمان روایی می کند.

خدایی که انسان را آفرید، به او نیروی دانایی و خرد بخشید، او را به جانشینی خود در زمین سرفراز کرد و برای راهنمایی او کتاب ها نازل کرد و پیامبران را فرستاد. پس رحمت ها و دروهای بی شمار خدا بر بندگان نیک و برگزیده‌ی او که برای آموختن انسانیت به بشریت آمدند: کسانی که بشریت را متوجه هدف آفرینش او کردند و روش درست زندگی کردن در دنیا را به وی آموختند. تمام روشنی هدایت و تمام پاکیزگی اخلاقی و تمام نیکی و پرهیزگاری‌ای که امروز در دنیا وجود دارد، مرهون تلاش های شبانه‌روزی و راهنمایی همین بندگان برگزیده‌ی خداست و بشر همیشه مدیون آنان خواهد ماند.

عزیزان و دوستان! ما همایش های خود را همیشه به دو بخش تقسیم کرده‌ایم. **یک بخش** برای آن که با هم بنشینیم و عملکرد خود را بررسی کنیم و برای پیشبرد کار و هدف خود، با هم رایزنی کنیم. **بخش دوم** را هم به این امر اختصاص داده‌ایم که دعوتمان را به عموم مردم منطقه ای که در آن گرد هم آمده‌ایم، عرضه کنیم. این گردهمایی امروز برای همین هدف دوم است. ما بدین خاطر به شما زحمت حضور دادیم که به شما بگوییم دعوت ما چیست و ما شما را به سوی چه چیزی فرا می خوانیم.

دعوت ما از یک سو متوجه کسانی است که از قبل مسلمان اند و از سوی دیگر متوجه عموم بندگان خدایی است که مسلمان نیستند. ما برای هر یکی از این گروه ها پیام خاصی داریم. اما متأسفانه کسی از گروه دوم در اجتماع امروز ما حضور ندارد. در نتیجه‌ی اشتباهات گذشته‌ی ما و ندانم کاریهای امروز ما، بخش بزرگی از بندگان خدا از ما دور شده‌اند و بسیار به ندرت این فرصت فراهم می‌شود که آنان را نزد خود فراخوانده و یا نزد آنان رفته، پیامی را که خدای ما و آنان برای هدایت همه‌ی ما به وسیله‌ی پیامبرانش فرستاده است، از نزدیک به آنان برسانیم. به هر حال، اینک آنان حضور ندارند. لذا من تنها آن بخش از پیام و دعوتمان را که ویژه‌ی مسلمانان است، عرضه می‌کنم.

آنچه مسلمانان را به سوی آن فرا می‌خوانیم آن است که مسئولیت ها و وظایفی را که به عنوان یک مسلمان برعهده‌شان است، درک کنند و انجام بدهند. شما تنها با گفتن این مطلب که ما خدا را به عنوان خدا و معبود خود و دین او را به عنوان دین خود پذیرفته‌ایم، رهایی نمی‌یابید. اینکه وقتی خدا را به عنوان خدای خود و دین او را به عنوان دین خود پذیرفتید، به محض این اقرار، مسئولیت‌ها متوجه شما می‌شود که هم بایستی آنها را درک کنید

۱- یکی از سخنرانی های ایراد شده توسط امام ابوالاعلی مودودی به منظور شرح اندیشه و روش کار جماعت اسلامی، این سخنران دراجتماعی در شعر سیالکوت-از شهرهای پنجاب غربی (قبل از تشکیل کشور پاکستان) ایراد گردیده است.

و هم در صدد انجام دادن آنها برآید. اگر این کار را نکنید، سزای این عدم انجام وظیفه نه در دنیا رهایتان می‌کند و نه در آخرت. این وظایف و مسئولیت‌ها چیستند؟

وظیفه و مسئولیت شما به عنوان یک مسلمان تنها در این حد نیست که به خدا، فرشتگان خدا، کتاب‌های آسمانی و پیامبران الهی و روز آخرت ایمان بیاورید و تنها در این حد هم نیست نماز بخوانید، روزه بگیرید، به حج بروید و زکات پردازید و تنها در این حد هم نیست که در اموری همچون ازدواج، طلاق و ارث و میراث و غیره از قواعد و ضوابطی که دین اسلام مقرر کرده است پیروی کنید. بلکه علاوه بر تمام اینها یک وظیفه و مسئولیت بسیار سنگین و بزرگ دیگری هم بر عهده‌ی شماست و آن این است که در برابر تمام جهانیان، به حقی که به آن ایمان آورده‌اید، گواهی و شهادت دهید. قرآن تنها هدف شما را، به عنوان امت اسلامی، همین قرار می‌دهد که حجت شهادت حق را بر بندگان خدا تمام کنید.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا (بقره: ۱۴۳)

«و بدین گونه شما (مسلمانان) را امت وسطی قرار داده ایم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد». این همان هدف وجود امت شماست که اگر آن را برآورده نکردید، گویا زندگی خود را بیهوده سپری کردید. این وظیفه ای است که خدا بر عهده شما نهاده است. چرا که خداوند متعال می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ (مائده: ۸)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! پیاخیزید برای خدا و گواهانی دادگر باشید».

وانگهی این تنها یک دستور معمولی نیست، بلکه دستوری بسیار اکید است، چرا که خداوند متعال می‌فرماید:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ (بقره: ۱۴۰)

«و کیست ستمگرتر از کسی که شهادتی را که از سوی خدا نزد خود دارد، پوشیده نگه دارد»

سپس خداوند متعال این چیز را هم برای شما بیان فرموده است که عدم انجام این وظیفه چه نتیجه‌ای دربر خواهد داشت. پیش از شما یهودیان در این جایگاه گواهی قرار داده شده بودند، اما آنان مقداری حق را پنهان کردند و مقداری علیه حق گواهی دادند و خلاصه نه به نفع حق، بلکه علیه آن و به نفع باطل گواهی دادند. نتیجه آن شد که خدا آنان را از خود راند و مستحق لعنت و غضبی شدند که قرآن درباره ی آن می‌فرماید:

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ (بقره: ۶۱)

«ذلت و خواری و پستی و ناداری بر آنان زده شده و به خشم خدا گرفتار آمدند».

شهادت حق:

منظور از این گواهی و شهادتی که مسئولیت ادای آن برعهده‌ی شما نهاده شده، آن است که به حقانیت و صداقت و راستین بودن حقی که نزد شما آمده و صداقتی که برایتان روشن شده و یگانه راه سعادت و نجات بشریتی که به شما ارائه شده است، در برابر تمام جهانیان شهادت بدهید. گواهی و شهادتی که حقانیت و صداقت آن را مبرهن کند و حجت دین را بر جهانیان تمام کند. پیامبران الهی برای ادای همین شهادت به سوی جهانیان فرستاده شده بودند و ادای این شهادت بر آنان لازم بود و پس از رحلت هر پیامبری امت او ملزم به ادای همین شهادت می‌شد. اینک پس از رحلت خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله، این وظیفه و مسئولیت به همان نحوی بر دوش امت اسلامی قرار دارد که در زمان حیات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بر دوش ایشان بود، اهمیت این گواهی به حدی است که تمام پایه و اساس قانون سزا و جزا و مؤاخذه‌ای که خدا مقرر فرموده بر همین گواهی استوار است. خدا حکیم و رحیم و قائم به عدل و داد است و از حکمت، رحمت و عدل و داد او به دور است که مردم از این که رضایت و خشنودی او در چه چیزی است، بی‌خبر باشند و آنان را مؤاخذه کند که چرا برخلاف خشنودی او عمل کرده‌اند. مردم ندانند که راه راست چیست و او آنان را به خاطر کج روی‌هایشان مجازات کند. مردم ندانند که پاسخگوی چه چیزی بایستی باشند و او آنان را درباره‌ی چیزی که نمی‌دانسته‌اند، مورد بازپرسی قرار بدهد. به همین دلیل است که خداوند متعال آفرینش بشر را با یک پیامبر آغاز کرد و سپس هر از گاهی پیامبران بی‌شماری فرستاد تا به مردم بگویند که رضایت پروردگارشان در چه چیزی است و روش درست زندگی کردن در دنیا برای آنان چه روشی است و با پیروی از چه راهی می‌توانند رضایت پروردگارشان را به دست بیاورند. چه کارهایی را بایستی انجام بدهند و از چه کارهایی بایستی پرهیز کنند و درباره‌ی چه چیزی از آنان سوال خواهد شد و بایستی در مورد آنها در برابر خدا پاسخگو باشند. در قرآن به صراحت چنین آمده است که هدف از این شهادتی که خداوند متعال به وسیله پیامبرانش آن را عملی نمود، اتمام حجت بر بندگان بوده است تا آنان نتوانند ادعا کنند که ما ناآگاه بوده‌ایم و شما ما را به خاطر چیزی مؤاخذه می‌کنید که نسبت به آن از قبل هشدار داده نشده بود.

رَسُولًا مَّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (نساء: ۱۶۵)

«(آنان) پیامبران بشارت‌گر و بیم‌دهنده بودند، تا مردم پس از فرستاده شدن آنان هیچ حجت و بهانه‌ای در برابر خدا نداشته باشند.»

به عبارتی دیگر خداوند متعال با فرستادن پیامبران، بار حجت مردم را که بر دوش ایشان بود از دوش خود برداشته، بر دوش پیامبران نهاده است و پیامبران در این جایگاه بس خطیر شهادت قرار داده شده‌اند که اگر حق شهادت را به نحو احسن ادا نمایند مردم خودشان مسئول اعمالشان خواهند بود و اگر پیامبران در امر ادای شهادت حق، کوتاهی کنند، مسئول کج روی‌ها و گمراهی‌های بندگان خدا خواهند بود. یعنی جایگاه پیامبران به قدری حساس

بود که یا با ادای حق شهادت، حجت را بر مردم تمام می‌کردند و یا اینکه مردم در برابرشان حجتی به دست می‌آوردند که چرا علم حقیقی را که به شما داده شده بود، به ما نرسانید و چرا روش زندگی درستی را که خدا شما را از آن آگاه نموده بود، به ما نیاموختید. به همین دلیل بود که پیامبران الهی سنگینی این بار امانت و مسئولیت رابه شدت بر دوش خود احساس می‌کردند و بنابراین بود که برای ادای حق شهادت و اتمام حجت بر مردم، به نوبه‌ی خود از هیچ کوششی دریغ نکردند.

سپس از کسانی که علم حقیقت و راه راست به وسیله پیامبران به آنان رسیده بود، امت‌هایی تشکیل داده شد و همان مسئولیت حساس شهادت حق که برعهده‌ی پیامبران بود، برعهده‌ی این امته‌ها قرار گرفت و به عنوان جانشینان پیامبران الهی این جایگاه را به دست آوردند که اگر حق شهادت حق را ادا نمایند و مردم اصلاح نشوند و تغییر رفتار ندهند، آنان مورد مؤاخذه قرار نخواهند گرفت و خود مردم مسئول اعمالشان خواهند بود. اما اگر امت در ادای شهادت حق کوتاهی کند و یا به جای شهادت حق، به نفع باطل شهادت بدهد، قبل از دیگران امت، مورد مؤاخذه قرار خواهد گرفت و هم مسئول کج روی و گمراهی خود خواهد بود و هم مسئول کج روی و گمراهی کسانی که به دلیل عدم ارایه‌ی شهادت حق امت و یا شهادت باطل آن دچار گمراهی و فساد و کج روی شده‌اند.

روش ادای شهادت:

شهادت ها بردو نوع اند: یکی شهادت قولی و دیگری شهادت عملی.

شهادت قولی بدین صورت است که ما به وسیله‌ی زبان و قلم حقی را که به وسیله‌ی پیامبران به ما رسیده است، به جهانیان برسانیم. از تمام روش های ممکن افهام و تفهیم و تکنیک های جذاب نمودن پیامبر برای مخاطب و تمام ظرفیت های موجود چاپ و نشر و با استفاده از تمام امکانات پیام رسانی جدید که علم و فناوری فراهم کرده است، جهانیان را از آموزه های دینی که خدا برای انسان مقرر داشته است؛ آگاه کنیم. تمام آموزه هایی را که این دین برای راهنمایی بشر عرضه داشته است. چه درباره‌ی اعتقاد و اندیشه باشند، چه درباره‌ی اخلاق و رفتار، چه درباره‌ی اقتصاد و داد و ستد باشند، چه درباره‌ی قانون و قضا، چه درباره‌ی سیاست و اداره‌ی مملکت باشند و چه درباره‌ی تمام امور دیگر روابط بین انسانی برای جهانیان به نحو احسن، واضح و روشن کنیم و حق بودن آنها را به وسیله‌ی دلایل و قراین و شواهد مبرهن کنیم و به اثبات برسانیم و هرآنچه را با این آموزه ها در تضاد است، با عقل و منطق مورد نقد قرار بدهیم و کاستی ها و ضعف های آنها را روشن نماییم. حق این شهادت ادا نمی شود، مگر زمانی که مجموعه‌ی امت به همان اندازه در فکر هدایت خلق باشد که پیامبران به تنهایی در فکر آن بودند. برای ادای حق این شهادت، لازم است محور تمام کوشش های جمعی ما و تلاش های ملی ما در همین راستا باشد. تمام نیروهای ذهن و فکر و تمام امکانات خود را صرف همین کار بکنیم و در تمام کارهای ما این هدف حتماً در نظر گرفته شده باشد و در میان خود، صدایی را که علیه حق شهادت بدهد، اصلاً تحمل نکنیم.

اما شهادت عملی، مراد از آن این است که ما در زندگی خود، اصولی را که ادعای ایمان به حقانیت آنها داریم، عملاً پیاده کنیم و دنیا تنها به وسیله‌ی زبان ما تعریف و تمجید از آن اصول را نشنود، بلکه خوبیها و برکات آنها را در زندگی ما به صورت زنده و عینی مشاهده هم بکند. جهانیان در رفتار ما شیرینی ای را که در اثر حلاوت ایمان در اخلاق و رفتار انسان پدید می آید، احساس کنند و با چشم سر مشاهده کنند که این دین چه انسانهای خوبی می پروراند، چه جامعه‌ی عادلانه و چه اجتماع صالح و چه تمدن پاکیزه‌ای پدید می آورد.

در پرتو آموزه های آن، علوم و فنون و ادب و هنر به چه سمت و سوی درستی حرکت می کنند و چه تعاون اقتصادی منصفانه، دلسوزانه و بدون نزاعی بر جامعه حاکم می شود و تمام جنبه های زندگی فردی و اجتماعی چگونه اصلاح می شوند، رشد می کنند و از خوبی ها مالا مال می شوند. حق این شهادت تنها بدین گونه ادا می شود که هم آحاد امت ما به صورت فردی و هم ملت ما به صورت جمعی تبدیل به شهادتی مجسم و زنده بر حقانیت و صداقت دین خود بشوند. کردار و رفتار تک تک امت اسلامی به حقانیت و صداقت آن شهادت بدهد، از خانه های ما خوشبویی آن به مشام برسد، اماکن تجاری و صنعتی ما از روشنی آن بدرخشند، اداره ها و آموزشگاه های ما از نور آن منور باشند و مطبوعات و رسانه های ما سندی بر خوبی های آن باشند و خط مشی ملی

ما و تلاش‌های جمعی ما دلیلی بر حقانیت آن باشند. خلاصه هر شخصی و هر ملتی در هر جایی با ما برخورد کند، در رفتار و کردار شخصی و عمومی ما این چیز را حس کند که اصولی که ادعای حقانیت آنها را داریم واقعاً حق‌اند و زندگی بشر را حقیقتاً به زندگی بهتر و پاکیزه‌تر و والاتری تبدیل می‌کنند. سپس این نکته را هم بایستی به عرض شما برسانم که این شهادت تنها زمانی می‌تواند به صورت کامل ادا شود که یک حاکمیت و نظامی بر اساس همین اصول پدید بیاید و با اجرای احکام دین، با عدل و داد خود، با برنامه‌های اصلاحی خود، با حسن نظم و اداره‌ی خود با امنیت و ثبات خود، با رفاه و آسایش شهروندان خود، با سیرت نیک حکمرانان خود، با سیاست داخلی مهربانانه‌ی خود، با سیاست خارجی صادقانه‌ی خود، با جنگ شریفانه‌ی خود و با صلح وفادارانه‌ی خود این چیز را برای تمام جهانیان به اثبات برساند که دینی که این دولت و نظام را به وجود آورده است، واقعاً ضامن رستگاری بشر بوده و خیر و خوشبختی انسان در آن نهفته است. وقتی این شهادت عملی با آن شهادت عملی همراه شود، در آن صورت است که وظیفه و مسئولیت نهاده شده بر دوش امت اسلامی ادا می‌شود و آنگاه است که حجت بر جهانیان تمام می‌شود و آنگاه است که این امت شایستگی آن را به دست می‌آورد که در دادگاه آخرت پس از پیامبر به جایگاه مشهود بیاید و شهادت بدهد که آنچه را پیامبر به ما رسانده بود، به جهانیان رساندیم. پس از این شهادت است که اگر باز هم کسانی راه راست را اختیار نکنند، خودشان به تنهایی مسئول کج روی و گمراهی خویش خواهند بود.

شهادت قولی (فعلی ما):

سروران! این بود آن شهادتی که به عنوان مسلمان در قول و عمل ما بایستی می‌دادیم، اما اینک بنگریم که امروز در عالم واقع چه شهادتی می‌دهیم. نخست شهادت قولی را مورد بررسی قرار بدهیم. در میان ما گروه بسیار اندکی وجود دارند که در جاهایی به صورت فردی و در جاهای دیگری به صورت جمعی به وسیله‌ی زبان و قلم به اسلام شهادت می‌دهند و از میان آنان هم کسانی که این شهادت را آن گونه که حق آن است ادا می‌کنند، شاید انگشت شمار باشند. اگر این گروه اندک را مستثنی کنید، خواهید دید که شهادت عموم مسلمانان نه به نفع اسلام که علیه اسلام است. زمین داران و مالکان ما شهادت می‌دهند که قانون وراثت اسلام نادرست و آداب و رسوم جاهلیت درست اند. وکلا و قضات دادگاه‌های کیفری و حقوقی ما شهادت می‌دهند که تمام قوانین اسلام نادرست‌اند و حتی دیدگاه و اندیشه‌ی قانون اسلامی و الهی از پایه نادرست و غیرقابل قبول است و قوانین صحیح تنها قوانینی هستند که بشر وضع کرده است. معلمان، دبیران و اساتید دانشگاه‌های ما شهادت می‌دهند که در فلسفه و حکمت، در تاریخ و جامعه‌شناسی، در علوم اقتصادی و سیاسی، در قانون و اخلاق همان دیدگاه‌ها و نظریه‌های برحق‌اند که از آموزه‌های ملحدانه غرب برگرفته شده باشند و دیدگاه اسلام در این امور حتی قابل التفات هم نیست.

ادیبان ما شهادت می‌دهند که پیام ادبیات آنان همان پیام ادیبان ملحد آمریکا، انگلستان، فرانسه و روسیه است و به عنوان مسلمان ادبیات آنان هیچگونه پیام و روح مستقلی ندارد. رسانه‌های ما شهادت می‌دهند که روش‌ها و تکنیک‌های آنان برای بیان مطالب و طرح مسایل، همان روش و تکنیک‌های غیرمسلمانان است. بازرگانان و صنعتگران ما شهادت می‌دهند که حدودی که اسلام برای داد و ستد مقرر داشته است، غیرقابل عمل‌اند و کسب و کار تنها طبق روش‌هایی امکان‌پذیر است که کافران از آن پیروی می‌کنند. رهبران سیاسی ما شهادت می‌دهند که از همان شعارهای قوم پرستانه و میهن پرستانه و از همان منافع ملی‌ای پیروی می‌کنند و برای حل مسائل و مشکلات ملت از همان روش‌هایی استفاده می‌کنند و در سیاست و قانون تابع همان اصولی هستند که نزد کافران است و اسلام در این مورد هیچ گونه راهنمایی و دستوری ندارد. عموم مردم ما هم شهادت می‌دهند که جز دنیا و امور دنیوی هیچ محل مصرف دیگری برای زبان آنان وجود ندارد. آنان دینی که آن را تبلیغ کنند و یا بخشی از وقت خود را صرف گفتگو درباره مسائل آن کنند، ندارند. این است آن شهادت قولی‌ای که تمام امت ما نه تنها درهند، بلکه در تمام جهان اسلام آن را می‌دهد.

شهادت عملی:

اینک به سوی شهادت عملی بیایم. حال شهادت عملی از شهادت قولی بدتر است. بدون تردید در میان ما کسان صالحی که اسلام را عملاً در زندگیشان به اجرا درآورده‌اند، دیده می‌شوند. اما سواد اعظم و اکثریت در چه حالی است؟ نمایندگی عموم مسلمانان در عمل از اسلام چنین است که افراد پرورش یافته‌اند، برتر یا متفاوت نیستند. بلکه حتی در بسیاری از جهات از آنان هم فروترند. آنان می‌توانند دروغ بگویند، می‌توانند خیانت بکنند، می‌توانند ظلم بکنند، می‌توانند فریب بدهند، می‌توانند قول و قرارشان را زیرپا بگذارند، می‌توانند دزدی و راهزنی بکنند، می‌توانند شرارت و فساد بکنند، تمام کارهای بی‌حیایی و بی‌غیرتی را می‌توانند بکنند و در تمام این ناهنجاری‌ها میانگین آنان از هیچ قوم کافری کمتر نیست. سپس نحوه‌ی زندگی و معاشرت ما، آداب و رسوم ما، مراسم ما، جشن‌ها و عروسی‌های ما، همایش‌ها و راهپیمایی‌های ما و خلاصه هیچ جنبه‌ای از جنبه‌های زندگی اجتماعی ما نیست که ما اسلام را در آن درست نمایندگی کنیم. این چیز گویبی شهادت زنده‌ای بر این امر است که پیروان اسلام حتی در زندگی خودشان جاهلیت را بر اسلام ترجیح می‌دهند. اگر ما مدرسه می‌سازیم، علم و نظام آموزشی و روح حاکم بر آموزش را از کافران اخذ می‌کنیم، اگر انجمن و مؤسسه درست می‌کنیم، هدف سیستم و نظام و روش کار و همه چیزش همچون انجمن‌های کافران است. اگر ملت ما وارد عرصه فعالیت‌های جمعی می‌شود، خواسته‌ها، روش‌های کار، اساسنامه و نظام جمعی، پیشنهادات، سخنرانی‌ها و بیانیه‌ها و غیره‌ی آن تشابه بسیار زیادی با روش کافران در امور فوق دارد. حتی در جاهایی که مسلمانان دولتهای مستقل و نیمه مستقلی دارند، در اینجاها نیز نظام حاکمیت و مجموعه‌ی قوانین را ما از کافران اخذ کرده‌ایم و قانون اسلام در برخی از این کشورها تنها در حد احوال شخصی کاهش یافته است و برخی از رژیم‌ها حتی در آن هم تغییراتی داده‌اند. همین چندی پیش یک نویسنده‌ی انگلیسی به نام Lawrence Brown در کتاب خود *The prospects of Islam* به طعنه گفته است: «وقتی ما قوانین مدنی و جزایی اسلام را در هند، متحجرانه و غیرقابل عمل تشخیص داده، ابطال کرده بودیم و برای مسلمانان بسیار گران آمده بود، چرا که اینگونه جایگاه آنان به همان جایگاهی تنزل می‌یافت که یک وقت ذمی‌ها در حکومت اسلامی داشتند. اما اینک نه تنها مسلمانان هند این چیز را پسندیده‌اند، بلکه خود دولت‌های اسلامی هم در این زمینه از ما تقلید می‌کنند. ترکیه و آلبانی حتی پا را از این هم فراتر نهاده در قوانین مربوط به ازدواج، طلاق و ارث و میراث هم اصطلاحات و تغییراتی منطبق با استانداردهای ما اعمال نموده‌اند. اینک این امر به روشنی به اثبات رسیده است که این ادعا و باور مسلمانان که منبع قانون اراده‌ی الهی است، افسانه‌ی مقدسی *piousfiction* بیش نبوده است.»

این است آن شهادت عملی‌ای که تقریباً تمام مسلمانان دنیا به اتفاق، علیه اسلام آن را می‌دهند. فرقی نمی‌کند که با زبان چه می‌گوییم و چه ادعایی داریم، چرا که عمل اجتماعی ما شهادت می‌دهد که هیچ طریقه و روشی از روشهای این دین مورد پسند ما نیست و ما رستگاری و نجات خود را در هیچ قانونی از قانونهای آن نمی‌بینیم.

شهادت زور:

این کتمان حق و این شهادت زوری که ما مرتکب آن می‌شویم، همان کیفر مجازاتی را در پی داشته است که در قانون الهی برای چنین جرم سنگینی در نظر گرفته شده است. وقتی یک قوم نعمت خدا را ناسپاسی و رد می‌کند و به خالق خود خیانت می‌کند، خدا هم در دنیا او را مجازات می‌کند و هم در آخرت درباره‌ی یهودیان این قانون خدا اعمال شده است و اینک ما در جایگاه مجرمان قرار گرفته‌ایم، خدا با یهودیان دشمنی شخصی نداشت که تنها آنان را به خاطر ارتکاب این جرم مجازات کند و با ما هیچ گونه خویشتاوندی‌ای ندارد که ما را با وجود ارتکاب این جرم مجازات نکند. واقعیت این است که به همان میزان که ما در ادای این شهادت حق کوتاهی کرده‌ایم و به همان میزان که در ادای شهادت باطل جلو رفته‌ایم، دقیقاً به همان میزان دچار انحطاط شده‌ایم. تنها در همین یک قرن گذشته تمام مناطق، دقیقاً به همان میزان دچار انحصاص شده‌ایم. تنها در همین یک قرن گذشته تمام مناطق، از مراکش گرفته تا هند شرقی، از دست ما خارج شده است. ملت‌های مسلمان یکی پس از دیگری مغلوب و محکوم شده‌اند. مسلمان بودن دیگر نشانه‌ی افتخار و عزت نمانده بلکه تبدیل به نشانه‌ی ذلت، مسکنت و عقب ماندگی شده است. درد دنیا آبرو و اعتباری برای ما باقی نمانده است. در جایی قتل عام شدیم، در جایی از خانه و کاشانه و وطن رانده شدیم، در جای مزه‌ی تلخ سوءالعذاب را به ما چشانند و در جایی دیگر ما را برای نوکری و چاکری زنده نگه داشتند. در جاهایی که حکومت‌ها به دست خود مسلمانان باقی مانده است، در آنجاها هم مسلمانان شکست پشت شکست را تجربه کردند و امروز از ترس نیروهای خارجی لرزه بر اندام‌اند، در حالی که اگر به صورت قوی و عملی به نفع اسلام شهادت می‌دادند، اینک پرچم داران کفر از ترس آنان لرزه بر اندام می‌بودند. چرا بایستی دور رفت، به وضع و حالمان در همین کشور خودمان هند پردازیم. کوتاهی‌ای که ما مسلمانان در ادای شهادت حق از خود نشان دادیم و حتی علیه حق شهادت دادیم، نتیجه‌اش آن شد که تمام کشور از دست ما خارج شد. نخست مرهت‌ها^۲ و سیک‌ها^۳ ما را لگدمال کردند، سپس بردگی انگلیسی‌ها نصیبمان شد و اینکه در معرض تهدید بزرگتری قرار گرفته‌ایم. امروز بزرگ‌ترین سوال در برابر شما سوال اقلیت و اکثریت است و این دغدغه و اندیشه شما را لرزه بر اندام می‌کند که مبادا اکثریت هند و بر شما حاکم شود، اما شما را به خدا به من بگویید که اگر شما گواهان راستینی برای اسلام می‌بودید، آیا این جا اکثریتی وجود می‌داشت که از آن احساس خطر بکنید؟ آیا اگر همین امروز با قول و عمل تبدیل به گواهان راستینی برای اسلام بشوید، این مسئله‌ی اقلیت و اکثریت در چند سال به پایان نخواهد رسید؟ در سرزمین عرب اکثریتی به شدت متعصب و ستمگر کمر همت به نابودی اقلیتی یک درصد هزار گرفته بود، اما گواهی صادقانه‌ی اسلام تنها در مدت ده سال این اقلیت را

۲ و ۳- مرهت‌ها و سیک‌ها دو قوم از اقوام هندی هستند که قبل از چیره شدن انگلیسی‌ها بر شبه قاره‌ی هند، بر بخش‌هایی از آن چیره شدند و مسلمانان را به شدت مورد تاخت و تاز قرار دادند.

تبدیل به اکثریتی صددرصدی کرد. سپس وقتی این گواهان اسلام از سرزمین عرب بیرون آمدند، در عرض بیست و پنج سال، تمام اقوام، از مراکش تا ترکستان یکی پس از دیگری شهادت و گواهی آنان را پذیرفتند و به آن ایمان آوردند. مناطقی که صددرصد بت پرست، مجوس و مسیحی نشین بودند، صددرصد مسلمان نشین شدند. هیچ لجاجت و عنادی، هیچ تعصب و قومی و نژادی ای و هیچ تنگ نظری مذهبی ای آن قدر نیرومند ثابت نشد که بتواند در برابر شهادت صادقانه و زنده‌ی حق مقاومت کند. اگر ما و شما اینک لگدمال می‌شویم و لگدمالی شدیدتری در آینده احساس خطر می‌کنیم، آیا این چیز به جز سزای کتمان حق و شهادت زور امر دیگری می‌تواند باشد؟ این که تنها سزای دنیوی این جرم است، اما در آخرت بیم آن می‌رود که سزای شدیدتری در انتظار ما باشد. تا زمانی که ما مسلمانان به عنوان گواهان حق به وظیفه خود عمل نکنیم. هر گمراهی ای که در دنیا گسترش یابد و هر بد اخلاقی و بد کرداری ای که رواج یابد، ما در برابر آن مسئول خواهیم بود اگر مسئول ایجاد این بدی‌ها نباشیم، مسئولیت ابقای اسباب پیدایش آن و مسئولیت اجازه‌ی بقا و حیات دادن به آنها قطعاً متوجه ماست.

وظیفه‌ی ما:

بنابر آنچه گفته شد بایستی برایتان روشن شده باشد که ما به عنوان مسلمان چه کاری بایستی می‌کردیم، اما به جای آن چکار داریم می‌کنیم و آنچه داریم می‌کنیم چه پیامدهای وخیمی برای ما داشته است. اگر از این زاویه به مشکلات و مسایل مسلمانان نگاه کنید برایتان به خودی خود روشن خواهد شد که آنچه مسلمانان هند و مسلمانان کشورهای دیگر مسایل و مشکلات اصلی خود پنداشته، برای حل آنها با استفاده از تدبیرهایی که کمتر زاینده‌ی ذهن و اندیشه‌ی خود آنان و بیشتر زاینده‌ی ذهن و اندیشه‌ی دیگران است، تمام نیروی خود را صرف می‌کنند، در واقع هیچ یک از آنها مسایل و مشکلات اصلی مسلمانان نیست و صرف این همه وقت، نیرو و سرمایه تدبیر برای حل آنها در اصل زبانی بیش نیست. این سوال که یک اقلیت که در میان یک اکثریت گیر افتاده است، وجود، منافع و حقوق خود را چگونه حفظ کند و یک اکثریت در محدوده‌ی خود، قدرت و حاکمیتی را به عنوان اکثریت بایستی داشته باشد، چگونه به دست بیاورد و یک قوم محکوم چگونه خود را از تجاوز و زورگویی یک قوم قدرتمند مصون نگه دارد و یک قوم عقب مانده، رفاه و پیشرفتی را که اقوام نیرومند به دست آورده‌اند، چگونه به دست بیاورد؟ اینها و مسایل مشابه دیگر برای اقوام غیرمسلمان می‌توانند مهم ترین و اولویت دارترین مسئله به شمار بیایند و می‌توانند محور تمام توجهات و تلاشهای آنان قرار گیرد، اما برای ما مسلمانان به جای خود مسایل مستقلی نیستند، بلکه تنها پیامدهای غفلتی به شمار می‌آیند که از کار اصلی خود ورزیده‌ایم و تا به امروز هم به آن ادامه می‌دهیم. اگر ما کار و وظیفه‌ی اصلی خود را انجام می‌دادیم، امروز این جنگل انبوه مسایل و مشکلات پیچیده و پریشان کن برای ما به وجود نمی‌آمد و اگر امروز هم به جای صرف هزینه، وقت و نیروی خود در قطع این جنگل، تمام توجه و سعی خود را صرف کار اصلی خود بکنیم، این جنگل انبوه و پریشان کن نه تنها از برابر ما، بلکه از برابر تمام جهانیان در مدت کوتاهی دور می‌شد. چرا که مسئول اصلاح و نظافت جهان ما بودیم و وقتی ما به وظیفه‌ی خود عمل نکردیم، دنیا پر از جنگلهای خاردار شد و خاردارترین بخش آن نیز سهم ما گردید.

مسئله‌ی اصلی ما:

اما متأسفانه پیشوایان مذهبی و رهبران سیاسی مسلمانان سعی نمی‌کنند این حقیقت را درک کنند که مشکل اصلی آنها در مسائل اقلیت و اکثریت، آزادی وطن، حفاظت از هویت ملی و پیشرفت مادی است و آن را انکار می‌کنند، در حالیکه برای حل این مسائل و مشکلات، همان راه حلها و تدبیرهایی را به مسلمانان پیشنهاد می‌کنند که از غیرمسلمانان آموخته‌اند.

اما من همان اندازه که به وجود خدا ایمان و باور دارم، به این امر هم باور دارم که اینان شما را به بیراهه می‌برند و با پیمودن این راه هرگز به سرمنزل مقصود فلاح و رستگاری نخواهید رسید. من اگر بدون رودربایستی و با کمال صداقت به شما نگویم که مسئله‌ی اصلی زندگی شما چیست، سخت بدخواه شما خواهم بود. شما به خاطر هدایتی که به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله به شما رسیده است، چه بخواهید و چه نخواهید، در دنیا، نماینده اسلام به شمار می‌آئید.

اگر شما از این هدایت درست پیروی کردید و در قول و عملتان صادقانه به آن شهادت دادید و در جامعه‌ی شما رفتار اجتماعی شما اسلام به خوبی و دقت پیاده شد، در دین سربلند و در آخرت روسفید خواهید شد. این ابرهای سیاه و تیره و تار ترس، اندوه، ذلت، مسکنت، شکست و بردگی که بر شما سایه افکنده‌اند، چندسالی طول نخواهد کشید که پراکنده خواهید شد.

دعوت حق و سیرت نیکوی شما دل‌ها و مغزها را یکی پس از دیگری تسخیر خواهد کرد. دنیا آرام آرام از شما حساب خواهد برد و اعتبار شما افزایش خواهد یافت. جهانیان به عدالت شما امید خواهند بست، به امانت و دیانت شما اعتماد خواهند کرد، به گفته‌های شما استناد خواهد شد و از شما توقع و انتظار خیر و خوبی خواهد رفت. برای ائمه کفر در برابر شما آبرو و اعتباری باقی نخواهد ماند. تمام فلسفه‌های ساینسی و نظریه‌های اقتصادی آنان در برابر صداقت و راست رویی شما، ادعاهای پرزرق و برق توخالی و دروغین جلوه خواهند کرد. نیروهایی که امروز در اردوگاه آنان قرار دارند، آرام آرام پیوند خود را با آنان قطع کرده به اردوگاه اسلام خواهند آمد تا آن که سرانجام روزی خواهد رسید که کمونیسم در خود مسکو برای نجات خود دست و پا خواهند زد و دموکراسی سرمایه‌دارانه در خود واشنگتن و نیویورک برای حفاظت خود لرزه بر اندام خواهد بود. الحاد مادیگرانه در دانشگاه‌های خود لندن و پاریس از پیدا کردن جای پا برای خود عاجز خواهد شد و نژاد پرستی و فاشیسم در میان خود برهمن‌ها و ژرمن‌ها طرفداران و پیروانی پیدا نخواهد کرد و این دوران امروز در تایخ، تنها به عنوان یک داستان عبرت باقی خواهد ماند که پیروان نیروی جهانی و جهان‌گشایی همچون اسلام، آنقدر نادان شده بودند که عصای موسی را در زیر بغل داشتند، اما با مشاهده‌ی چوب دستی‌ها و ریسمان‌ها لرزه بر اندام شده بودند. این آینده زمانی در انتظار شما خواهد بود که تبدیل به پیروان مخلص و گواهان صادقی برای اسلام بشوید. اما برعکس، اگر

رفتارتان به همین منوال ادامه پیدا کرد و همچون اژدهای گنجینه، بر هدایت الهی نشستید، نه خود از آن استفاده کردید و نه به دیگران اجازه استفاده از آن را دادید، خود را مسلمان نامیده و نماینده ی اسلام معرفی کنید، اما با قول و عمل مجموعی خود، بیشتر جاهلیت، شرکت، دنیاپرستی و بی بند وباری اخلاقی را نمایندگی کنید و به نفع آن شهادت بدهید، کتاب خدا را در طاقچه گذاشته برای کسب هدایت به هر امام کفر و منبع ضلالتی رجوع کنید، ادعای بندگی را داشته باشید و در عمل به بندگی هر شیطان و طاغوتی پردازید، دوستی و دشمنی تان برای نفس باشد و در هر دو صورت ادعا کنید که دوستی و دشمنی ما برای اسلام است و این گونه هم زندگی خدا را از برکت های اسلام محروم نگه دارید، و هم جهانیان را به جای آن که جذب اسلام بکنید، برعکس آنان را از اسلام گریزان و متنفر کنید، در آن صورت نه دنیای شما درست خواهد شد و نه آخرت شما. انجام این عملکرد در سنت خدا همان چیزی است که دارید می بینید و بعید نیست که آینده ی شما بدتر از حال شما باشد. اگر مارک و برچسب اسلام را از خود بکنید و آشکارا کفر اختیار کنید، حداقل ممکن است دنیای شما همچون دنیای آمریکا، روسیه و بریتانیا خواهد شد. اما در ظاهر مسلمان ماندن و در باطن غیرمسلمان بودن و بانمایندگی دروغین از این خدا راه هدایت را بر جهانیان بستن، جرمی است که دنیای شما را هم خراب خواهد کرد. مجازاتی که برای این جرم در قرآن نوشته شده است و سرنوشت یهودیان هم شاهد زنده ای بر آن است، چه «اهون البلتیین ملئیت»^۴ و احد را اختیار کنید، یا ملیت جداگانه ی خود را به اثبات برسانید و آن را به طرف متقابل تحمیل کنید و آنچه را که ملی گرایی اسلامی به دنبال آن است به دست بیاورید، در هر دو صورت راه فراری از مجازات این جرم وجود ندارد. تنها راه گریز از این مجازات و تعلیق آن، بازماندن از این جرم است.

۴- اشاره است به دو دیدگاه در میان مبارزان مسلمان که برخی معتقد به جدایی مسلمانان از همد «ملیت جداگانه» و برخی هم معتقد به عدم جدایی از آن دو ملیت واحده بودند.

نصب العین:

اینک من منحصرأ به شما خواهم گفت که ما برای چه هدفی به پا خواسته‌ایم. ما از تمام کسانی که اسلام را دین خود می‌دانند، می‌خواهیم که اسلام را به معنای واقعی کلمه، دین خود قرار بدهند؛ آن را هم در زندگی‌های فردی و شخصی خود، هم در زندگی جمعی و عمومی خود، هم در خانه‌ها و خانواده‌های خود، هم در جامعه‌ی خود، هم در آموزشگاه‌های خود، هم در ادبیات و مطبوعات خود، هم در کسب و کار و امور اقتصادی خود، هم در انجمن‌ها و ادارات ملی خود، هم در تمام سیاست‌گذاری‌های جمعی و ملی خود، عملاً اجرا کنند و با قول و عمل خود گواهی صادقانه‌ای از اسلام در برابر جهانیان ارایه بدهند. همچنین ما به مسلمانان می‌گوییم از آنجایی که به عنوان یک مسلمان، برپایی دین و شهادت حق هدف اصلی زندگی شماست، لذا بایستی مرکز و محور تمام تلاش‌ها و کارهای شما همین امر باشد و از هرگونه سخن و کاری که در تضاد با این هدف باشد و موجب نمایندگی نادرست از اسلام بشود، جداً خودداری کنید.

اسلام راپیش روی خود قرار داده، تمام گفته‌ها و کارهای خود را در پرتو دین مورد تجدید نظر قرار بدهید. تمام تلاش خود را صرف این کار بکنید که دین به صورت کامل در عمل اجرا شود، شهادت حق به صورت دقیق ادا شود و دنیا به گونه‌ای به سوی دین فراخوانده شود که برای اتمام حجت کافی باشد.

این است یگانه هدف تشکیل جماعت اسلامی. روش کاری که ما برای رسیدن به این هدف اختیار کرده ایم آن است، نخست به مسلمانان وظیفه‌ی آنان را یادآوری می‌کنیم و با کمال صراحت و شفافیت به آنان می‌گوییم که اسلام چیست و چه خواسته‌هایی دارد و مسلمان بودن به چه معناست و به عنوان مسلمان بودن چه مسئولیت‌هایی دارند.

کار جمعی:

پس به کسانی که این مطلب را درک کردند و به آن باور پیدا کردند می‌گوییم، تمام خواسته های اسلام را نمی‌توان به صورت فردی و به تنهایی برآورده نمود و برای برآورده کردن اینها نیاز به کار و تلاش جمعی است. بخش اندکی از دین به زندگی فردی تعلق دارد که اگر به آن عمل هم نکنید نه تمام دین برپا می‌شود و نه شهادت حق ادا می‌شود، بلکه حتی اگر بر زندگی جمعی و حوزه‌ی عمومی، نظام کفر چیره باشد، در همان محدوده‌ی زندگی فردی و خصوصی هم نمی‌توان دین را به صورت کامل برپا کرد و پیشروی حوزه‌ی عمومی مبتنی بر دین روز به روز مرزهای اسلام حوزه‌ی شخصی را محدودتر خواهد کرد. لذا برای برپایی کامل دین و ادای درست شهادت حق، هیچ چاره‌ای جز این وجود ندارد که تمام کسانی که به مسئولیت های خود به عنوان مسلمان آگاهی پیدا کرده اند و قصد دارند به این مسئولیت‌ها و وظایف خود عمل هم بکنند، هماهنگ و متحد و منسجم شوند و با روشی منظم برای برپایی دین و دعوت حق قرار دارند، از سر راه بردارند. به همین دلیل است که جماعت در دین لازم قرار داده شده است و ترتیب برپایی دین و دعوت حق بدین گونه قرار داده شده است که نخست جماعتی وجود داشته باشد و پس از آن در راه داسعی و تلاش بشود. بازهم به همین دلیل است که زندگی بدون جماعت زندگی جاهلیت خوانده شده و خروج از جماعت مترادف با خروج از اسلام قرار داده شده است.^۵

۵- اشاره است به سوی حدیثی که در آن پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«انا امرکم بخمس الله امرنی بهن. الجماعه و السمع و الطاعه و الهجرة و الجهاد فی سبیل الله فإِنَّهُ من حرج من الجماعه قید سبر فقد خلع ربقه الاسلام من عُنُقِهِ الا أن یراجع و من دعا بدعوی الجاهلیه فهو من جثی جهنم» قالوا یا رسول الله ﷺ «و إن صام و صلی به» قال: «و ان صلی و صام و رعم أنه مسلم» (من شمارا به پنج چیز امر می‌کنم که خدا مرا به آنها امر کرده است: جماعت، سمع و طاعت، هجرت و جهاد در راه خدا، هرکسی که از جماعت حتی به اندازه‌ی یک وجب دور شود، حلقه‌ی اسلام را از گردن خود دور انداخته است، مگر آن که بار دیگر به سوی صحابه عرض کردند: یا رسول الله! «اگرچه نماز و روزه بگیرد؟» فرمود: «آری، و او نماز بخواند و روزه بگیرد و ادعا کند که مسلمان است». (احمد و حاکم)

از این دیث سه چیز به دست می‌آید:

الف - تربیت درست کار دین است که نخست یک جماعت وجود داشته باشد و چنان نظم و انضباطی داشته باشد که در آن همه از یک نفر حرف شنوی داشته باشند و از او اطاعت کنند. سپس هرگونه که موقعیت ایجاد کند به هجرت و جهاد پردازند.

ب - دور شدن از جماعت به معنای دور شدن از اسلام و برگشتن به ظرایف زندگی عربهای زمان جاهلیت است که در آن کسی از کسی حرف شنوی نداشت. ت - بیشتر خواسته های اسلام هدف اصلی اش تنها با جماعت و به وسیله‌ی تلاش جمعی می‌تواند برآورده شوند، لذا پیامبر ﷺ کسی را که از جماعت جدا می‌شود، باوجود نماز خواندن، روزه گرفتن ادعای مسلمان بودن جدا شونده از اسلام دانسته است. ارشاد عمر رضی الله عنه که در این باره می‌فرماید: «لا اسلام الا بالجماعه/بدون جماعت، اسلامی نیست» شرح همین مطلب است.

دعوت ما:

کسانی که این مطلب را هم درک می کنند و به آن هم باور پیدا می کنند و این فهم، احساس مسئولیت آنان را به عنوان مسلمان، آن قدر بالا می برد که حاضر می شوند فردیت و خودخواهی خود را به خاطر دینشان فدا کنند و پیابندی به نظم و انضباط جمعی را بپذیرند، به آنان می گوئیم، اینک شما سه گزینه در پیش رو دارید و آزادی کامل دارید که از آنها هر کدام را که می خواهید اختیار کنید. اگر قلب شما به این امر گواهی می دهد که دعوت، عقیده، نصب العین، نظام جماعت و روش کار ما اسلامی خالص اند و ما برای همان کاری به پا خاسته ایم که از روی قرآن و حدیث، کار اصلی امت اسلامی است، با ما همراه شوید. اگر به هر دلیلی به روش کار ما اطمینان و اعتماد درونی پیدا نکردید و جماعت دیگری در صحنه وجود دارد که به نظر شما هدف نصب العین و روش کار آن اسلامی خالص می باشد، با آن همراه شوید. خود ما هم اگر چنین جماعتی پیدا کنیم، با آن همراه خواهیم شد، چرا که ما هیچ علاقه ای به این امر نداریم که مسجد یک و جبی جداگانه ای برای خودمان بسازیم. اگر نه به روش کار ما اطمینان پیدا کردید و نه به جماعت دیگری از جماعت های موجود، در آن صورت خودتان برای ادای وظیفه ی اسلامی خود قیام کنید و طبق ضوابط اسلامی جماعتی تشکیل بدهید که هدف آن برپایی تمام دین و ادای شهادت حق در قول و عمل باشد. از این سه گزینه هر گزینه ای را که انتخاب کنید، ان شاء الله برحق خواهید بود. ما هیچ گاه ادعا نکرده ایم و مادامی که از لحاظ عقلی و روانی سالم باشیم حق این ادعا را هم نداریم که تنها جماعت ما برحق است و هر کسی که در جماعت ما نباشد، برباطل است. ما هیچ گاه مردم را به سوی جماعت خود دعوت نداده ایم، بلکه دعوت ما تنها به سوی وظیفه و مسئولیتی است که به عنوان مسلمانی کسان متوجه ما و شماست. اگر شما این مسئولیت و وظیفه را انجام می دهید، برحق هستید، چه با ما باشید یا نباشید. البته این کار به هیچ وجه درست نیست که شما نه خودتان قیام کنید و نه با یک قیام کننده همکاری کنید، بلکه به بهانه های مختلف از وظیفه ی برپایی دین و ادای شهادت حق شانه خالی کنید و یا توانایی های خود را صرف کارهایی بکنید که از آنها به جای نظام دین دیگری برپا می شود و قول و عمل شما به جای اسلام برای چیز دیگری شهادت بدهد. اگر مسئله به دنیا و مردم آن مربوط می بود، امکان آن که با حيله و بهانه بتوان کار را به پیش برد، وجود داشت. اما در این جا مسئله به خدایی مربوط می شود که آگاه به رازهای نهفته در سینه هاست و با هیچ حيله و نیرنگی فریب نمی خورد.

تشکیل جماعت جدید:

بدون تردید به وجود آمدن جماعت‌های مختلف برای یک کار و یک هدف، به ظاهر نادرست به نظر می‌آید و بیم تفرقه هم از آن می‌رود. اما از آن جایی که نظام اسلامی اینک دچار فروپاشی شده است و مسئله‌ی پیش روی ما تنها اداره‌ی این نظام نیست، بلکه تشکیل دوباره‌ی آن است، این چیز که از همان آغاز «الجماعه» ای به وجود بیاید که در برگیرنده‌ی تمام امت باشد و التزام به آن بر هر مسلمانی واجب باشد و جدا ماندن از آن جاهلیت و جدا شدن از آن ارتداد تلقی شود، غیرممکن است. لذا هیچ راه و چاره‌ای جز این نیست که در آغاز کار در جاهای مختلف جماعت‌های مختلفی برای این کار و هدف به وجود بیایند و هرکام مستقل عمل کند. اگر این جماعت‌های مختلف از خودخواهی و خود غرضی افراط و تفریط پاک باشند و با اخلاص به روش اسلامی، تنها برای اهداف اصلی اسلام کار و فعالیت کنند، سرانجام یکی خواهند شد. چرا که پویندگان راه حق تا مدت زمان زیادی نمی‌توانند از هم جدا بمانند. حق، آنان را قطعاً گرد هم خواهد آورد، چرا که فطرت و سرشت حق، خود، خواهان جمع و تألیف و وحدت و یگانگی است. تفرقه تنها در صورتی روی خواهد داد که مقداری باطل با حق در هم آمیخته شده باشد و یا این که تنها لایه‌ی ظاهری بالا، حق به نظر بیاید و در لایه‌های زیرین، باطل فعال باشد.

روش کار ما:

ما از اعضای خود خواسته‌ای جز آنچه اسلام از هر مسلمانی خواسته است، نداریم. ما نه بر خواسته‌های اصلی اسلام ذره‌ای می‌افزاییم و نه چیزی از آنها می‌کاهیم. ما اسلام را به صورت کامل و بدون کمی و بیشی در برابر هر عضوی قرار می‌دهیم و از او می‌خواهیم که این دین را آگاهانه و با درک و تصور کامل بپذیرد. خواسته‌های آن را دقیقاً برآورده کند و از باورها و گفتارها و رفتارهای خود هر آن چیزی را که با روح اسلام منافات داشته باشد خارج کند و با تمام زندگی‌اش شهادت اسلام را عملی کند. حق عضویت و شرایط عضویت ما تنها همین است. اساسنامه و نظام جماعت ما و آن چیزی که ما به سوی آن فرا می‌خوانیم، برای همه روشن است و با بررسی آن هر کسی می‌تواند این را دریابد که ما به اصل اسلام اسلامی که مبتنی بر قرآن و سنت است نه چیزی را افزوده ایم و نه چیزی از آن کاسته ایم. ما همیشه این آمادگی را داریم که اگر کسی درباره هر چیزی به ما ثابت کرد که آن چیز اضافه بر آموزه‌های قرآن و سنت است، ما آن را از خود دور کنیم و درباره‌ی هر چیزی به ما بگوید که در آموزه‌های قرآن و سنت وجود دارد، اما نزد ما نیست، ما بدون درنگ و تأمل آن را در اختیار کنیم چرا که هدف به پا داشتن ما، اقامت و شهادت کامل دین بدون می و بیشی است پس چه کسی از ما ظالم تر خواهد بود، اگر ما در این هدف منافق ثابت شویم.

همچنین نزد ما برای کسانی که وارد جماعت ما می‌شوند تنها یک کار وجود دارد و آن این که با قول و عملشان به اسلام شهادت بدهند و برای برپایی کامل نظام دین به صورت جمعی تلاش کنند، تا حق شهادت علی الناس و اتمام حجت بر مردم به صورت کامل ادا شود. تا این جایی که مربوط به شهادت قولی است، ما اعضای خود را به گونه‌ای تربیت می‌کنیم که هر یکی از آنان بتوانند طبق توانایی‌ها و استعداد خود برای ادای شهادت هر چه بهتر اسلام با زبان و قلم آمادگی پیدا کند. همچنین تلاش ما این است که موسساتی به وجود بیاوریم که به صورت منظم و علمی در هر بعدی از ابعاد علم و ادب و هنر، حقانیت آموزه‌های اسلامی را درباره‌ی تمام مسایل زندگی روشن نمایند و برای این هدف از تمام امکانات ممکن چاپ و نشر استفاده کنند. اما درباره‌ی شهادت عملی، تلاش ما در این زمینه آنست که نخست هریکی از اعضای ما گواهی زنده بر اسلام باشد و سپس از این افراد چنان جامعه‌ی منظم و هماهنگ و منسجمی به وجود بیاید که بتوان روح واقعی اسلام را در آن دید و سرانجام این جامعه با تلاش خود چیرگی نظام باطل را از بین ببرد و نظام حق را که نماینده کاملی از اسلام باشد، به وجود بیاورد.

یک اتهام:

سروران، این است تنها هدف و تنها برنامه ی ما. ما توقع نداشتیم که این چیز هم بتواند مورد اعتراض یک مسلمان واقع بشود، اما متأسفانه از همان روزی که ما گام در این وادی نهادیم، سیلی قطع نشدنی از اعتراضات به سوی ما سرازیر شد. تمام اعتراضات نه قابل اعتنا هستند و نه می توان در یک نشست به تمام آنها پرداخت. امام من در این جا تنها درباره ی چند اعتراضی که در شهر شما برای بدفهمی پراکنی مورد استفاده قرار می گیرند، نکاتی عرض خواهم کرد.

گفته می شود که این جماعت (جماعت اسلامی) شالوده ی فرقه ی جدیدی را در اسلام پی ریزی می کند. کسانی که این سخن را می گویند شاید نمی دانند اسباب واقعی فرقه گرایی چیست. اگر تمام عوامل فرقه گرایی در دین مورد بررسی و استقرا قرار بگیرند، از چهار عنوان اصلی تجاوز نخواهد کرد. یکی آن که به اصل دین چیزی افزوده شود که از آن نیست و سپس همان چیز معیاری برای سنجش ایمان و کفر و یا هدایت و ضلالت افراد قرار بگیرد. دوم آن که به مسئله ای از مسایل دین اهمیتی داده شود که در روی قرآن و سنت دارای اهمیت نیست و سپس همان مسئله پایه ی فرقه بندی قرار داده بشود. سوم آنکه درباره ی مسایل اجتهادی استنباطی غلو صورت بگیرد و کسانی که در این امور مذهب و دیدگاه دیگری دارند مورد تفسیق و تحقیر و یا تکفیر قرار بگیرند و یا حداقل مورد تبعیض قرار بگیرند. چهارم آن که درباره ی شخصیت ها غلو صورت بگیرد و برای کسی پس از پیامبر ادعای این جایگاه بشود که پذیرفتن و نپذیرفتن او معیار ایمان و کفر قرار بگیرد. یا آن که یک جماعت این ادعا را بکند که تنها کسانی که آن را قبول دارند، بر حق اند و تمام مسلمانان دیگر بر باطل اند، اینک سوال من این است که ما درباره کدام یک از چهار عنوان فوق به خطا رفته ایم؟ اگر کسی با دلیل و مدرک و واضح و صریح به ما بگوید که ما واقعاً در فلان عنوان به خاطر رفته ایم، ما فوراً توبه خواهیم کرد و در اصلاح خود درنگ نخواهیم کرد. چرا که ما برای برپایی دین خدا به پاخاسته ایم، نه برای ایجاد تفرقه. اگر ما چنین اشتباهی نکرده ایم، پس چگونه از کار ما بیم آن می رود که فرقه ای جدید به وجود بیاید؟

ما تنها اصل اسلام را و بدون می و بیشی تمام اسلام را برداشته و به پاخاسته ایم و دعوت ما برای مسلمانان چیزی جز این نیست که بیاییم همه با هم دین اسلام را برپا کنیم و در برابر جهانیان به آن شهادت بدهیم.

ما تمام دین را اساس اجتماع قرار داده ایم، نه یکی و یا برخی از مسایل آن را در مسایل اجتهادی ما تمام آن مذاهب و مسلک هایی را که در قواعد شریعت می گنجد، برحق می دانیم و به هر کسی این حق را می دهیم که به هر یک از این مذاهب و مسلک ها اطمینان و اعتماد داشته باشد و تا آن جایی که به او مربوط می شود به آن عمل کند و ما گروه بندی و مرزبندی را براساس یک مسلک اجتهادی جایز نمی دانیم.

درباره‌ی جماعت خود هم، ما مرتکب هیچ غلوی نشده ایم، ما هیچ گاه نگفته ایم که حق، محدود به جماعت ما و در انحصار آن است. ما احساس وظیفه کردیم و به پا خاستیم، وظیفه‌ی شما را هم به شما یادآوری می‌کنیم. اینک اگر دوست دارید به پاخیزید و با ما همکاری کنید و یا این که جداگانه قیام کنید و به صورت مستقل عمل کنید و یا آن که با هر کس دیگری که به نظر و باور شما در حال انجام این وظیفه است همراه شوید.

درباره‌ی امارت هم، ما مرتکب هیچ غلوی نشده ایم، نهضت ما براساس یک شخصی که برای وی ادعای جایگاه و مقام خاصی صورت گرفته باشد و به تبلیغ داستان‌هایی از کرامت‌ها و الهام‌های او پردازیم و اساس جماعت برپایه ارادت به او نهاده شده باشد و مردم به سوی آن فراخوانده شوند، تشکیل نگرفته است. جنبش ما از ذکر ادعاها، رؤیاهای، کشف‌ها و کرامت‌ها و تقدس‌گرایی شخصیت‌ها کاملاً پاک است. در این جا دعوت به سوی یک شخصی یا چند شخصی نیست، بلکه به سوی هدفی است که طبق قرآن، هدف زندگی هر مسلمانی است و به سوی اصولی است که مجموعه‌ی آن اسلام نامیده می‌شود.

کسانی که بخواهند طبق این اصول و برای این هدف با ما همکاری کنند، به صورت مساوی و برابر، به عضویت جماعت ما می‌رسند. این اعضا یک شخصی را نه بر این اساس که امارت حق ذاتی اوست، بلکه بر این اساس که برای کار منظم چاره‌ای جز وجود یک رهبر و امیر نیست، به عنوان امیر انتخاب می‌کنند. این امیر را می‌توان بر کنار کرد و به جای او کسی دیگر از اعضای جماعت را به عنوان امیر انتخاب کرد. این امیر جماعت است نه امیر تمام امت، و اطاعت او تنها بر اعضای جماعت لازم است و در ذهن ما حتی این تصور و باور هم وجود ندارد که «هر کسی که طوق بیعت این امیر در گردن او نباشد، به مرگ جاهلیت خواهد مرد.»

اینک شما را به خدا سوگند می‌دهم که به من بگویید که وقتی ما بدین روش کار می‌کنیم، از این جنبش ما چگونه یک فرقه‌ی جدید در امت به وجود می‌آید؟ شگفت‌انگیزتر این که کسانی که دامن خودشان آلوده به این اشتباهات است و فتنه‌ی فرقه‌گرایی از ناحیه آنان آب می‌خورد و از تذکره‌ی رویاها، کشف‌ها و کرامت‌ها همیشه رطب اللسان‌اند و تمام کارشان بر محور ارادت شخصی یک «حضرت» می‌چرخد، کسانی که برای برخ یا زافراد ادعای مقامهای خاصی را می‌کنند، کسانی که بازار مناظره‌ها و بحث‌ها در مسایل فروعی نزدشان گرم است و کسانی که نزدشان براساس مسایل اجتهادی مرزبندی و فرقه‌بندی صورت می‌گیرد، در ایراد این اتهام به ما، از دیگران پیشی گرفته‌اند. اگر ناراحت نمی‌شوید که من با صراحت بگویم که تقصیر واقعی ما که موجب ناراحتی این آقایان از ما شده است، آن چیزی نیست که بر زبان می‌آورند. بلکه تقصیر واقعی ما این است که ما به سوی آنچه که اصل کار دین است فرا می‌خوانیم و این چیز برخلاف میل نفشان است و نیز برای این کار، ما همان

روشی را انتخاب کرده‌ایم که روش درست کار برای دین است و این چیز موجب برملا شدن روشهای نادرست آنان شده است و می‌شود.

به ما گفته می‌شود که اگر برای دین کار می‌کنید، اشکالی و منعی ندارد، اما چر شما برای این کار، جماعت جداگانه و مستقلی به وجود آورده‌اید، این کار که موجب تفرقه در امت می‌شود. این اعتراض در واقع هم یک اعتراض بسیار عجیبی است. من از این که می‌بینم وقتی احزاب سیاسی سکولار و یا ضد دین و انجمن‌ها و مؤسساتی که هدفشان غیراسلامی کردن آموزش و پرورش و علم است و یا جماعت‌ها و سازمانهایی که کارشان دمیدن در آتش فتنه‌گرایی و فرقه‌گرایی مذهبی است و یا سازمانها و احزاب و مؤسساتی که اهداف صددرصد دنیوی دارند و طبق اصول لیبرال دموکراسی و یا فاشیستی غرب با نامها و آرم‌های گونه‌گون و مستقل و جداگانه در میان مسلمانان پایه عرصه‌ی وجود نهاده‌اند و می‌نهند، با کمال خونسردی تحمل می‌شوند. اما وقتی یک جماعت و حزب طبق اصول خالص اسلامی و برای آنچه اصل کار دین است به وجود می‌آید، ناگهان زنگ خطر تفرقه در امت به صدا در می‌آید و تنها همین جماعت سازی مرد اعتراض قرار می‌گیرد و غیرقابل تحمل می‌شود، در حیرتم، این رفتار معترضان این شبهه را پدید می‌آورد که آنچه آنان را ناراحت کرده است در اصل جماعت سازی و تحزب نیست، بلکه به وجود آمدن حزب و جماعتی برای آنچه کار دین است، می‌باشد.

من محض اطلاع این آقایان عرض کنم که ما مجبوراً مرتکب این به اصطلاح اشتباه و تقصیر حزب‌سازی و جماعت‌سازی شدیم. نه از روی میل و علاقه. همه می‌دانند که من پیش از تشکیل این جماعت سالها به تنهایی فریاد کردم که آهای مسلمانان! آخر شما در چه راههایی توانایی و تلاشهای خود را صرف می‌کنید. کار اصلی شما که این است و شما تمام توان و تلاش خود را بایستی بر این کار متمرکز کنید. اگر تمام مسلمانان این دعوت را می‌پذیرفتند، به جای به وجود آمدن یک جماعت در میان مسلمانان هند «الجماعه» ای به وجود می‌آمد که با وجود بودن آن، تشکیل حزب و جماعتی دیگر شرعاً حرام می‌شد. اگر این چیز هم اتفاق نمی‌افتاد و از میان احزاب و جماعت‌های موجود مسلمانان جماعت و حزبی این دعوت را می‌پذیرفت و آن را اساس کار خودش قرار می‌داد، باز هم ما راضی می‌شدیم و با کمال میل با آن همراه می‌شدیم. اما وقتی آن قدر فریاد زدیم که خسته شدیم و گوش کسی به فریادهای ما بدهکار نبود، ما مجبوراً تصمیم گرفتیم که تمام آن کسانی که به حق بودن و فرضی بودن این کار باور پیدا کرده‌اند خودشان دست به کار شوند و گردهم آمده برای ادای این وظیفه به سعی و تلاش جمعی پردازند.

اینک سوال ما این است که اگر ما این کار را نمی‌کردیم، چه راه دیگری پیش روی ما وجود داشت؟ اگر منکر فرضی بودن این کار هستید، دلیل انکار را بفرمایید. اگر فرضیت آن را انکار نمی‌کنید، بفرمایید که آیا انجمن‌ها

و جماعت‌های مختلف شما واقعاً این وظیفه و فریضه را انجام می‌دهند؟ و اگر می‌پذیرید که انجام نمی‌دهند، پس آیا کار شما به جایی رسیده است که اگر در میان شما کسی احساس وظیفه و مسئولیت کند و برای ادای آن به پا خیزد، به جای دیگران، برعکس او، می‌بایست مورد اعتراض قرار بگیرد و مقصر شناخته شود؟

اعتراض، به اصطلاح امیر:

یکی از ایرادات دیگری که از ما می‌گیرند این است که می‌گویند چرا برای لیدر جماعتتان از واژه‌ی «امیر» استفاده می‌کنید؟ امیر و یا امام تنها کسی که صاحب اختیار و صاحب سیف است، می‌تواند باشد. در تایید این امر احادیثی هم ارایه می‌دهند که از آنها می‌توان چنین استدلال کرد که امامت یا امامت علم است. یا امامت نماز است و یا امامت قتال و جهاد. علاوه از این سه نوع امام، امامت نوع دیگری نداریم. کسانی که این اعتراضات را مطرح می‌کنند تنها از فقه و احادیث و روایات زمانی آگاهی دارند که نظام اسلامی به حاکمیت سیاسی دست پیدا کرده و امامت صاحب سیف به وجود آمده بود. اما از احکام زمانی که شمشیر از دست مسلمانان گرفته شود و آنان از اختیار و قدرت سیاسی محروم شوند و نظام اسلامی دچار فروپاشی شود، آگاهی ندارند. من از این آقایان می‌پرسم که مسلمانان در چنین شرایطی چه کار بایستی بکنند؟ آیا باید هر مسلمانی به تنهایی سرجای خودش بنشیند و دعا کند که خدا از غیب، یک امام صاحب سیف و قدرت و اختیار بفرستد یا بایستی برای ایجاد چنین امامتی سعی و تلاش جمعی هم صورت بگیرد؟ اگر می‌گویند، خیر، بایستی برای این کار سعی جمعی صورت بگیرد، لطفاً به ما بگویند که آیا بدون تشکیل یک جمع و جماعت می‌توان کار جمعی انجام داد؟ اگر می‌پذیرند که چاره‌ای جز تشکیل یک جماعت وجود ندارد، سوال من از آنان این است که آیا یک جماعت و سازمان بدون یک راهنما، رهبر و صاحب امر می‌تواند وجود داشته باشد و به فعالیت خود ادامه بدهد؟ اگر ضرورت این امر را هم می‌پذیرند لطف کنند و به ما بگویند که جماعتی که برای این هدف اسلامی به وجود بیاید برای رهبر آن در اسلام چه اصطلاحی وجود دارد؟ هر اصطلاحی که بفرمایند ما می‌پذیریم، به شرطی که این اصطلاح یک اصطلاح اسلامی باشد. یا آن که به صراحت بگویند که در اسلام احکام و دستورات زمان پس از کسب سیف و قدرت وجود دارد، اما درباره‌ی این که در زمان «بی سیفی» سیف و قدرت را چگونه بایستی به دست آورد، هیچ گونه دستورالعملی وجود ندارد و هرکسی که می‌خواهد این کار را انجام بدهد، بایستی با استفاده از روش‌های غیراسلامی و اصطلاحات غیراسلامی این کار را انجام بدهد. اگر منظور این آقایان این نیست، پس این معمارا برای ما حل بفرمایند که چرا اگر از اصطلاحات رئیس، لیدر، رهبر و غیره استفاده شود، هیچ کس ناراحت نمی‌شود. اما به محض شنیدن اصطلاح اسلامی امیر، همه برآشفته و ناراحت می‌شوند. در اصل مشکلی که در فهم این مسئله برای مردم پیش می‌آید، علت آن این است که اصطلاحات امام و امیر در زمان پیامبر ﷺ، وقتی مورد استفاده قرار گرفتند که دولت اسلامی به وجود آمده و شکل گرفته بود و پیش از تشکیل دولت اسلامی پیامبر ﷺ تلاش و کوشش‌های برپایی دین را شخصاً رهبری می‌فرمودند. لذا جایی برای استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات امیر و امام وجود نداشت. اما با نگاه به کل نظام اسلامی این امر به خوبی روشن می‌شود که دین اسلام در تمام کارهای جمعی مسلمانان خواهان نظم است و راهکارش برای ایجاد این نظم هم این است که کارهای جمعی را مسلمانان با ایجاد

یک جمع و جماعت پی گیری کنند و به سرانجام برسانند. در جماعت هم سمع و طاعت وجود داشته باشد و یک شخصی امیر آن جمع و جماعت باشد. اگر می خواهند نماز بخوانند، این کار را به صورت جماعت انجام بدهند، و جماعت هم بایستی یک امام داشته باشد. اگر می خواهند حج انجام بدهند، به صورت منظم انجام بدهند و برای انجام آن یک امیرالحج بایستی وجود داشته باشد. حتی اگر برای سفر هم می روند، این کار را به صورت منظم انجام بدهند و از میان خود یک نفر را به عنوان امیر انتخاب کنند.

اذا خرج ثلاثة في سفر فليؤمروا عليهم احداً (ابوداود)^۶

«اگر سه نفر برای سفر بیرون رفتند یک نفر را به عنوان امیر انتخاب کنند»

همچنین روح شریعت اسلامی را حضرت عمر رضی الله عنه این گونه بیان فرموده اند:

لا اسلام! الا بجماعه و لا جماعه الا بالاماره و لا اماره الا بطاعه (جامع بیان العلم بنی عبدالبر)

«بدون جماعت، اسلامی وجود نخواهد داشت و جماعت بدون امارت و امارت بدون اطاعت هم معنا ندارد».

بنابراین استنباط ما این است که جماعتی که برای سعی برپایی دین و شهادت حق به وجود بیاید، استفاده از اصطلاح امام و یا امیر برای رهبر آن کاملاً درست است. اما از آنجایی که واژه و اصطلاح امام معانی خاصی پیدا کرده است، لذا ما برای پرهیز از فتنه به جای آن از حکم امیر استفاده کرده ایم.

۶- در روایتی در مسند احمد از عبدالله بن عمر نقل شده که در آن چنین آمده است: (لايحل لثلاثة لكونوا بفلاة من الارض الامروا عليهم احدهم) «این حلال و درست نیست که سه نفر آدم در بیابان باشند و کسی از میان خود را بر خود امیر نکنند.» از این روایت معلوم می شود که نه تنها در سفر بلکه در هر شرایطی مسلمانان بایستی زندگی منظمی داشته باشند و هیچ کاری از کارهای جمعی آنان بدون جماعت و امارت نباید صورت بگیرد.

یک اعتراض خنده آور و رد آن:

یک اعتراض عجیب و غریب دیگر هم شنیده شده است و آن این که کسی که به عنوان رهبر یک چنین جماعتی انتخاب شود، حق تحویل گرفتن زکات را ندارد، چرا که حق تحویل زکات را تنها امیر دولت اسلامی دارد و بس. به نظر می‌رسد که این اعتراض کنندگان از روش ما در جمع آوری و تحویل گرفتن زکات نمی‌دانند. ما از عموم مسلمانان نخواستیم زکات اموال خویش را تحویل بیت المال ما بدهند و این چیز را هم نگفته‌ایم که هر مسلمانی زکاتش را تحویل بیت المال ما ندهد زکات او ادا نمی‌شود، ما تنها از اعضای جماعت خود خواسته‌ایم که زکات اموال خود را بیت المال جماعت تحویل بدهند و مهمترین هدف ما از این کار هم آن است که مسلمانان به جمع کردن و هزینه کردن جمعی زکات، همانگونه که خواسته‌ی شریعت اسلامی است عادت بکنند. لطفاً به ما بگویید که در این کارها چه قباحت شرعی‌ای وجود دارد و این کار با کدام شرعی در تضاد است؟ اگر ما می‌توانیم و حق داریم از مردم بخواهیم که نمازها را در خانه‌ها جدا جدا نخوانند، بلکه به مسجد بیایند و با جماعت بخوانند، چرا این حق را نباید داشته باشیم که از مردم بخواهیم به جای این که زکات را به صورت فردی ادا کنند، آن را به صورت جمعی ادا کنند؟ پس این چه قدر عجیب است که اگر کمک جمع آوری کنند این کار درست است اگر شهریه ورودی و یا حق عضویت بگیرند این کار جایز است، اما اگر از مردم خواسته شود که فرصتی را که خدا و پیامبرش مقرر داشته اند ادا کنند، این کار نادرست است؟ یکی دیگر از اعتراضات عجیب و غریب دیگری - که شنیده شده آن است که «شما چرا بیت المال ساخته‌اید؟» با شنیدن این گونه اعتراضات چنین به نظر می‌آید که این آقایان شاید با اصطلاحات اسلامی دشمنی دارند. پیداست که هر جماعت و هر انجمنی یک خزانه حتماً دارد که در آن اموال را جمع آوری و سپس در کارهای جمعی هزینه کند. جماعت ما هم یک خزانه دارد و ما آن را بیت المال می‌نامیم، چرا که اصطلاح اسلامی همین است. اگر ما این بیت المال را خزانه و یا (Treasury) می‌نامیدیم این آقایان اعتراض نمی‌کردند، اما اینکه که از یک اصطلاح اسلامی استفاده کرده‌ایم ناخرسنداند.

اکثر این اعتراضات به قدری بی‌ارزش بودند که من دوست نداشتم با ذکر اینها و سپس پاسخ به آنها وقت حاضران را به هدر بدهم، اما این چند اعتراض را به عنوان نمونه تنها بدان دلیل ذکر کردم که بدانید کسانی که نه وظیفه‌ی خود را ادا می‌کنند و نه به دیگران اجازه می‌دهند که وظیفه خود را ادا کنند، می‌گردند و جستجو می‌کنند و چه نوع اعتراضاتی پیدا و مطرح می‌کنند و چگونه هم خودشان قدم به سوی راه خدا بر نمی‌دارند و هم مانع دیگران می‌شوند. روش ما روش جدال و مناظره نیست. اگر کسی بخواهد به صورت منطقی به حرفهای ما گوش بدهد و آنها را درک کند و بفهمد ما هر وقت حاضریم حرفهای خود را به او برسانیم و به او تفهیم کنیم و همچنین اگر کسی بخواهد به صورت منطقی اشتباه ما را به ما بفهماند، برای این کار هم ما حاضریم. اما اگر هدف کسی تنها

درگیر شدن و درگیر کردن باشد، ما دوست نداریم با او وارد بحث شویم و با او درآویزیم. او اختیار دارد تا هر وقتی که دوست دارد به این شغل خود ادامه بدهد.

(۱۹۴۶/۱۲/۳۰ م)